هو من العصيان لا الارتداد ولئن اغمضنا عن ذلك وتحقق عندنا كفره وارتداده فالتوبة منه مقبولة كما عرفت في المقدمه
الاولى والثالثه وقد قبلها منه النبي وصرح بذلك في قوله نعم يتوب الله عليك ويقوله انت حر كما سمتك امك ويقوله عنى
دوابة الصدوق بعد ما حضره في مقتله عند حفاق روحه بخ بخ يا حر كما سميت في الدنيا والاخره فالشاه يقول في مصيبته
لنعم الحر حر بني الرياحي صبور عند مختلف الرماح لنعم الحر اذ نادى حسينا فجاد بنفسه عند الصباح فيارب اضفه في جنان
وزوجه من الحور الملاح لقد فاز الذي نصروا حسينا وفازوا بالهدايه والفلاح ومما يرشدك اليه ما في الانوار
النعمانيه وهو من العجايب قال السيد نعمة الله ولقد حدثني جماعة من الثقاة ان الشاه اسمعيل رحمه لما ملك بغداد
واتى الى مشهد الحسين وسمع من بعض الناس الطعن الى الحر اتى الى قبره وامر بنبشه فنبشوه فراوه نائما كهيئته لما قتل
وراوه عصابة مشدود على راسه فاراد الشاه اسمعيل رحمه نور الله ضريحه اخذ تلك العصابة لما نقل في كتب السير
والتواريخ ان تلك العصابة هي دستمال الحسين سد به راس الحر لما اصيب في تلك الواقعه ودفن على تلك الهيئة
فلما حلوا تلك العصابة عن راسه جرى دمه حتى امتلأ منه القبر فلما شدوا عليه تلك العصابة انقطع الدم فلما حلوها
جرى الدم وكلما ارادوا ان يعالجوا قطع الدم بغير تلك العصابة لم يمكنه فتبين لهم حسن حاله فامر فبنى على قبره بناء وعين له
خادما يخدم قبره

باز بین شد
۱۳۷۱ ش

در قصاص نفس

بسم الله الرحمن الرحيم

در قصاص نفس و در ان چند فصل است فصل اول در سبب قصاص یعنی وان مشتمل است بر دو باب
قتلی که سبب میشود شرعا از برای تسلط ولی دم بر قصاص وان عبارتست از تلف کردن نفسی که معصوم باشد و مماثل
داشته باشد با قاتل یا اعلای از او باشد از روی عمد و ظلم او را تلف کند خواه مباشر اتلاف شود یا سبب و خواه بانفراد
باشد یا باشتراك واز قید معصوم بدر میرود کشتن نفسی که احترام و عصمتی در شرع نداشته باشد مثل کافر
حربی و زانی و مرتد و قاتل و هر که خون او در شرع مباح شده باشد واز قید مماثله بدر میرود قاتلی که
مماثل مقتول نباشد مثل مسلمی که ذمی را بکشد و ازادی که بنده را بکشد و پدری که پسر را بکشد در هیچ یك قصاص
نخواهد بود ولکن در عکس اینها قصاص هست واز قید عمد بدر میرود قتلی که از روی خطا یا شبه عمد
باشد واز قید ظلم بدر میرود قتلی که از روی دفاع باشد از نفس خود یا از مال خود یا از عیال خود که این قتل
نیز سبب قصاص نخواهد بود و اقتضای مقام تقسیم قتل را بسه قسم عمد و شبه عمد و خطا و تشخیص اینکه سبب
قصاص کدام یك از اینها است قتل عمد انست که کسی قصد کند قتل را خواه الت ضرب التی باشد که غالبا و عادة قتل بان متحقق
مثل شمشیر و سایر الات جرح و سنك و چوب بزرك و امثال اینها یا التی باشد که غالبا قتل متحقق نشود مثل سیلی و مشت
و چوب باریك و عصا و لکد و امثال اینها و قصد قتل یا متحقق ان بهر التی که متحقق شود موجب قصاص است بالدلالة
قتاله عادة اجماعا و بالتعزیر قتاله علی المشهور بین الاصحاب و منهم الفاضلان والفاضل و ابناء ادریس و زهره
و حمزه مع ادعاء الثانی منهم عدم الخلاف والشهید الثانی و کثیر من متاخری الاصحاب و متاخریهم بل قال بعض من

قادر

... عه خلاصه قصد قتل بغیر التی که واقع شود
... معتبره مستفیضه منها الصحیح ان العمد کل من اعتمد
... عباس و مرسل جمیل و معارض این اخبار است
... اجله قبل ان یتکلم فهو شبیه العمد والدیه
... فهو عمد یقتل وان ضربه ضربة واحده فتکلم
... اخبار ولکن محمولند بر صورت علم قصد
... محکی و هرگاه چشم از این بپوشیم شبهه
... شبیه عمد انست که قاتل قصد فعل را
... باشد غالبا مثل اینکه معلم بقصد تادیب
... القتل یکیی انداز د وان طفل با تخص
... قصاص نیست بلکه دیت و متعلق بذمه
... قصد قتل نماید عمد خواهد بود و قصاص
خواهد شد و در غنیه دعوای اجماع بران شده واما قتل خطا انست که قصد کند فعل و ضرب را نسبت
بغیر مقتول پس برسد ان فعل بمقتول پس کشته شود مثل تفنکی که بقصد صید بیندازی و بکسی بخورد
و کشته شود در این مقام دیت وارد میشود بر عاقله قاتل بتفصیلی که ذکر خواهد شد و عمد طفل خطا
است و دیت ان بر عاقله هست و قتل باعتبار دیگر منقسم میشود بمباشرت و تسبیب مباشرت انست که
بتوان عرفا و عادة نسبت داد قتل را بشخص و تسبیب انست که نتوان نسبت داد و هرگاه قتل مباشرتی عمدی
باشد حکم ان قصاص است و هرگاه عمدی نباشد حکم ان دیت است و همچنین است تسبیب پس مناط
صدق عمد و عدم عمد است و مناسب است در این مقام ذکر چند فرع و بیان اینکه کدام یك قصاص
در ان است و کدام یك دیت فرع اول اینکه جانی مجروح را زخم بجای نیز اگرچه از سنك و چوب هم زخم
کند بدن مجنی علیه را زخمی بزرك که غالبا ان زخم مهلك باشد در اینجا حکم قصاص است هرگاه قصد قتل
را داشته باشد خواه قصد قتل را داشته باشد یا نه فرع دوم اینکه مجروح مزبور زخم کوچکی بزند ولی
بمحلی بزند که عادة موجب قتل باشد مثل اینکه بچشم یا دل یا اصداغ یا زیر گلو یا جوف یا تخم یا امثال
اینها بزند حکم ان نیز قصاص است در صورتیکه قصد قتل داشته باشد اگرچه قصد نداشته باشد فرع
سیم اینکه زخم کوچکی بزند بغیر محلی که عادة مهلك است پس مریض شود و طول بکشد پس هلاك شود

باز بین شد
۱۳۷۱ ش

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: قصاص النفس
مؤلف متن: احمد بن محمد مهدی نراقی محشی
شارح مترجم
تاریخ تحریر: ۱۳ ق نوع خط: نسخ تعداد سطر: ۱۹
جزء کتب: تمام زبان: فارسی عدد اوراق: ۳۲
طول: ۳۵ عرض: ۲۱٫۵ شماره عمومی: ۲۷۱۱۳
وقفی / خریداری تاریخ وقف / خریداری
ملاحظات

هو من العصیان لا الارتداد ولئن اغمضنا عن ذلك وتحقق عندنا كفره وارتداده فالتوبة منه مقبولة كما عرفت فی المقدمة
الاولی والثالثة وقد قبل منه التوبة وصرح بذلك فی قوله نعم یتوب الله علیك وبقوله انت حر كما سمتك امك وبقوله علیه السلام فی
روایة الصدوق بعد ما حضره فی مقتله عند خفاق روحه بخ بخ یا حر كما سمیت فی الدنیا والاخرة فانشأ یقول فی مصیبته
لنعم الحر حر بنی ریاح صبور عند مختلف الرماح لنعم الحر اذ نادی حسینا وجاد بنفسه عند الصباح فیا رب اضفه فی جنان
وزوجه من الحور الملاح لقد فاز الذی نصروا حسینا وفازوا بالهدایة والفلاح ومما یرشدك الیه ما فی الانوار
النعمانیة وهو من العجائب قال السید نعمة الله ولقد حدثنی جماعة من الثقاة ان الشاه اسمعیل رحمه الله لما ملك بغداد
واتی الی مشهد الحسین وسمع من بعض الناس الطعن علی الحر اتی الی قبره وامر بنبشه فنبشوه فرأوه نائما كهیئته لما قتل
ورأوا علی رأسه عصابة مشدودة فاراد الشاه اسمعیل رحمه الله ونور الله ضریحه اخذ تلك العصابة لما نقل فی كتب السیر
والتواریخ ان تلك العصابة هو دستمال الحسین شد به رأس الحر لما اصیب فی تلك الواقعة ودفن علی تلك الهیئة
فلما حلوا تلك العصابة من رأسه جری دمه حتی امتلأ منه القبر فلما شدوا علیه تلك العصابة انقطع الدم فلما حلوها
جری الدم وكلما ارادوا ان یعالجوا قطع الدم بغیر تلك العصابة لم یمكن فتبین لهم حسن حاله فامر فبنی علی قبره بناء و عین له خادما

بسم الله الرحمن الرحیم

در قصاص نفس

وآن مشتمل است بر دو باب — در قصاص نفس و دران چند فصل است فصل اول در سبب قصاص یعنی
قتلی كه سبب میشود شرعا از برای تسلط ولی دم بر قصاص وآن عبارتست از تلف كردن نفسی كه معصوم باشد و مماثله
داشته باشد با قاتل یا اعلای از او باشد از روی عمد و ظلم او را تلف كند خواه مباشر اتلاف شود یا سبب و خواه با انفراد
باشد یا با اشتراك و از قید معصوم بیرون میرود كشتن نفسی كه احترام و عصمتی در شرع نداشته باشد مثل كافر
حربی و زانی و مرتد و قاتل و هر كه خون او در شرع مباح شده باشد و از قید مماثله بیرون میرود قاتلی كه
مماثل مقتول نباشد مثل مسلمی كه ذمی را بكشد و آزادی كه بنده را بكشد و پدری كه پسر را بكشد در هیچ یك قصاص
نخواهد بود و لكن در عكس اینها قصاص هست و از قید عمد بیرون میرود قتلی كه از روی خطا یا شبه عمد
باشد و از قید ظلم بیرون میرود قتلی كه از روی دفاع باشد از نفس خود یا از مال خود یا از عیال خود كه این قتل
نیز سبب قصاص نخواهد بود و اقتضای عاید مقام تقسیم قتل است به سه قسم عمد و شبه عمد و خطا و تشخیص اینكه
قصاص كدام یك از اینها است قتل عمد آنست كه كسی قصد كند قتل را خواه آلت ضرب آلتی باشد كه غالبا و عادة قتل بآن متحقق
شود مثل شمشیر و سایر آلات جرح و سنگ و چوب بزرگ و امثال اینها یا آلتی باشد كه غالبا قتل متحقق نشود مثل سیلی و مشت
و چوب باریك و عصا و لگد و امثال اینها و قصد قتل یا متحقق است بآلتی كه متحقق شود موجب قصاص است بالآلة
قتالة عادة اجماعا و بالتی غیر قتالة علی المشهور بین الاصحاب و منهم الفاضلان والفاضل وابناء ادریس و زهرة
وحمزة مع ادعاء الثانی منهم عدم الخلاف والشهید الثانی وكثیر من متاخری الاصحاب ومتاخریهم بل قال بعض

قال

۲۳

ثانی العصر لاحق المستند بما القاعدی البری بل من الشهید الاول فی اللمعة خلافه و قصد قتل بغیر آلتی كه واقع شود
عمد است لغة و عرفا و موجب قصاص است بجهة عموم ادله عمد و معتبره مستفیضه منها الصحیح ان العمد كل من اعتمد
شیئا فاصابه بحجره و منها خبر ابی بصیر و صحیح عبد الرحمن و خبر ابی العباس و مرسل جمیل و معارض این اخبار است
مرسل یونس ان ضرب رجل رجلا بالعصی او بالحجر فمات من ضربة واحدة قبل ان یتكلم فهو شبه العمد والدیة
علی القاتل وان علاه وألح علیه بالعصی او بالحجارة حتی یقتله فهو عمد یقتل وان ضربه ضربة واحدة فتكلم
ثم مكث یوما او اكثر من یوم ثم مات فهو شبه العمد و بعضی دیگر از اخبار و لكن محمولند بر صورت عدم قصد
قتل و از این كه شنیده بما القصد باشهرت عظیمه و عدم ظهور خلاف محكی و هرگاه چشم از این نیز پوشیده شود
و تغاضی كند با مستفیضه رجوع خواهیم كرد بعموم ادله عمد و اما شبه عمد آنست كه قاتل قصد فعل را
داشته باشد ولی قاصد قتل نباشد و آن فعل و ضرب قتاله نباشد غالبا مثل اینكه معلم بقصد تادیب
چوبی بدیگری بر طفلی یا سنگ ریزه بقصد اعلام یا ضرب دون القتل بكسی اندازد و آن طفل یا شخص
از آن صدمه بمیرد این قتل خطا است ولی شبیه عمد است و حكم آن قصاص نیست بلكه دیه است و متعلق بذمه
خود قاتل و هرگاه آلت ضرب قتاله باشد غالبا ولی ضارب قصد قتل ننماید عمد خواهد بود و قصاص
خواهد شد و در غنیه دعوای اجماع بر آن شده و اما قتل خطا آنست كه قصد كند فعل و ضرب را نسبت
بغیر مقتول پس برسد آن فعل بمقتول پس كشته شود مثل تفنگی كه بقصد صید بیندازد و بكسی بخورد
و كشته شود در این مقام دیه وارد میشود بر عاقله قاتل بتفصیلی كه ذكر خواهد شد و عمد طفل خطا
است و دیه آن بر عاقله هست و قتل باعتبار دیگر منقسم میشود بمباشرتی و تسبیبی مباشرتی آنست كه
بتوان عرفا و عادة نسبت داد قتل را بشخص و تسبیبی آنست كه نتوان نسبت داد و هرگاه قتل مباشرتی عمدی
باشد حكم آن قصاص است و هرگاه عمدی نباشد حكم آن دیه است و همچنین است تسبیب پس مناط
صدق عمد و عدم عمد است و مناسب است در این مقام ذكر چند فرع و بیان اینكه كدام یك قصاص
دارد است و كدام یك دیه فرع اول اینكه جانی بجز سلاح حربی نیز اگرچه از سنگ و چوب هم زخم
كند بدن مجنی علیه را زخمی بزرگ كه غالبا آن زخم مهلك باشد در اینجا حكم قصاص است هرگاه قصد فعل
را داشته باشد خواه قصد قتل را داشته باشد یا نه فرع دوم آنكه بجریده مزبوره زخم كوچكی بزند ولی
بمحلی بزند كه عادة موجب قتل باشد مثل اینكه بچشم یا دل یا باضلاع یا بزیر گلو یا جوف یا بخصیه یا با مثانه و امثال
اینها بزند حكم آن نیز قصاص است در صورتیكه قصد فعل داشته باشد اگرچه قصد قتل نداشته باشد فرع
سیم اینكه زخم كوچكی بزند بغیر محلی كه عادة مهلك است پس مریض شود و طول بكشد تا هلاك شود

بازبین شد
۱۳۷۱ ش

که دیه ذمی است هم چنانکه در جنین مسلم دیه آن عشر دیه مسلم است که صد دینار باشد وان در جنینی تام الخلقه است که
ولوج روح نشده باشد و بر این قیاس است سایر مراتب از علقه و مضغه و عظام و در جنینی تام الخلقه که ولوج روح
شده باشد دیه آن دیه نفس است یعنی نفس ذمی واما جنینی که حر نباشد بلکه عبد باشد دیه آن عشر قیمت مادر جنین
است هرگاه تام الخلقه باشد و ولوج روح نشده باشد و بر این قیاس است علقه و مضغه و عظام یعنی در عظام چهار
خمس عشر و در مضغه سه خمس و در علقه دو خمس و در نطفه یک خمس هرگاه ولوج روح شده باشد دیه آن قیمت آن
طفل است و هرگاه حمل متعدد باشد از برای هر یک حکم علاحده خواهد بود بر نهجی که ذکر شد
هرگاه کسی حیوانی از کسی تلف کند بچند صورت متصور است اول آنکه حیوان حلال گوشت باشد و جانی از آنهائی که
تلف نموده باشد در این صورت گوشت مذکی را مالک باید بردارد و تفاوت قیمت را هم باید از جانی بگیرد دوم آنکه
آن حیوان را بغیر تذکیه تلف کند در این صورت باید جانی از عهده قیمت آن برآید و هر چه در ملکیت مالک باقی است
از قبیل پشم و کرک و استخوان وامثال آنها باید از قیمت آن موضوع شود و جانی از عهده ما بقی قیمت برآید سیم آنکه عضوی
از اعضا یا منفعتی از منافع آن بسبب صدمه تلف شود دیه آن ارش است یعنی تفاوت میانه صحیح و معیب مثلا یک
چشم آن از صدمه کور شود باید آن اسب یا مال کاو را قیمت کرد صحیحا ده تومان و معیبا هشت تومان تفاوت ما
بین القیمتین دو تومان است دیه آن دو تومان خواهد بود و هم چنین است حکم در عظامی که بشکنند و آنکه در بعضی
از اخبار وارد شده که در کوری چشم دابه ربع قیمت آن است و در سقط دابه عشر ثمن السن محمول است بر صورتیکه آن
ربع یا عشر بوده باشد کلب ندارد چهارم آنکه کلب صید که از تازی میخوانند تلف کند دیه آن چهل درهم
است بنابر اشهر در صورتیکه معلم و شکاری باشد پنجم آنکه سگ گله گوسفند را تلف کند دیه آن بنابر قولی یک
قوچ است که گوسفند باشد و بنابر قولی دیگر بیست درهم است و قول ثانی اظهر است ششم هرگاه کسی تلف کند سگ
زرع را دیه آن یک قفیز از گندم است و قفیز هشت مکوک است و مکوک سه کیلجه است و کیلجه یک من و هفت ثمن یکی
است و یک من دو رطل است و از برای غیر این سه قسم سگ قیمتی نیست و در تلف آن غرامتی نخواهد بود اینها در صورتیست
که کسی سگ را بکشد واما در صورتیکه کسی سگ دیگری را غصب کند و در نزد او تلف شود باید از عهده قیمت سوقیه آن
برآید هفتم هر ذمی یا مسلمی شراب یا آلتی دیگر از آلات لهو و محرمه دیگری را تلف کند مثل سازها باید از عهده قیمت
آن برآید در صورتیکه خارج از اداره نشده باشد و در پیرده و شرا استعمال آن را نماید در جهار و آشکار و اما
شراب و سازها هرگاه مال مسلمی باشد و مسلمی دیگر تلف کند غرامت براو نخواهد بود زیرا که اینها مال مسلم نمیشود
در بیان عاقله و احکام آنست بدانکه عاقله جانی بنابر مذهب حق و مشهور پدر جانیست و اولاد او
پس برادرهای او پس پسرهای برادر او پس عموهای او پس پسرهای عموی او پس عموهای پدر او پس پسرهای عموهای

حکم کردن ... کسی

در بیان عاقله احکام آن

پدر او پس عموهای جد او و هکذا پس بعد از آن معتق است بهمین ترتیب باید عاقله الاقرب فالاقرب بهذه
الترتیب متحمل شود جنایت جانی را و در صورتیکه وفا نکند مرتبه اقرب از مراتب مسطوره رجوع میشود با بعد و هرگاه
کفایت نکرد با اقرب شرکت میکند با آن مرتبه متاخره و هکذا تا کفایت کند مقدار دیه را و تقسیم بر مراتب منوط بنظر
امام ع و نایب عام او یعنی حاکم شرع عادلست و شرطست در عاقله آنکه مرد باشد و زن عاقله نیست و هم چنین
شرطست آنکه کامل باشد ببلوغ و عقل پس طفل و دیوانه عاقله نیست و آنکه غنی باشد پس فقیر در هر یک از مراتب
مسطوره عاقله نیست وان یکی است که مالک مؤنه یکسال نباشد و معتبر در فقر و غنا وقت اداست که تمام حول
است نه وقت جنایت و هم چنین است بعض جنون یعنی معتبر در جنون و عدم آن وقت ادا و شرطست در وجوب
تحمل عاقله دیه جنایت خطا نبود را آنکه آن جنایت موضحه که دیه آن پنج شتر است و مافوق باشد و دون کمتر
از موضحه دیه بر عاقله نیست بلکه بر خود جانی است بنابر اشهر اظهر بجهت موافقت ان حریم مؤید با الاعتبار و قاعده
نفی العسر والحرج و جنایت خطا بشرط باعتبار زمان ادا و عاقله دیه آن را منقسم است بچند قسم اول آنکه دیه
نفس باشد و دیه تامه باشد مثل حر مسلم باید عاقله تا سه سال از تاریخ قتل ادا نماید در هر سال یکثلث
دیه را باید بدهد بدون خلاف و اشکال دوم آنکه دیه نفس باشد و لکن دیه ناقصه باشد مثل دیه زن که
نصف دیه مرد است و دیه ذمی که هشتصد درهم است و دیه جنین بتفصیلی که مذکور شد حکم در این نیز تا
جل است تا سه سال هر سالی از عهده یکثلث دیه برآید بنابر اظهر اشهر سیم آنکه دیه نفس نباشد بلکه دیه الطراف
باشد محل خلاف است و اظهر اینست که باید عاقله حالا از عهده دیه برآید خواه دیه آن بقدر ثلث دیه نفس
باشد یا بقدر دو ثلث باشد یا بقدر دیه نفس باشد یا زیادتر بجهت اصالة عدم تاجیل و اختصاص جزای ولاد
ظاهرا بقتل نه جنایت اطراف و آنکه قیاس بر قتل باطل و اولویت جنایت بر طرف از قتل ممنوعست یا آنکه
جنایت بر طرف بجهت سهولت دیه آن بعدم تاجیل انسب است و با آنکه بنای شارع بر جمع مختلفات
و تفریق مجتمعات است و صاحب جواهر همین قول را اختیار فرموده و در مسئله اقوال دیگر هم هست از تاجیل
تا یکسال و تا سه سال و اختیار فرموده آنرا شیخ و علامه و لکن اظهر قول بعدم تاجیل است باید عاقله حالا
از عهده دیه برآید چهارم آنکه دیه ارش و حکومت باشد نه دیه مقدره آن نیز محل خلاف است و
اظهر در آن نیز عدم تاجیل است بلکه باید عاقله حالا از عهده دیه برآید و در عاقله چند مطلب دیگر
باید بیان شود اول هرگاه جانی اقرار کند بجنایت خطائیه یا مصالحه کند جانی با مجنی علیه یا ولی دم
او یا آن عمد یا شبه عمد یا خطا بر دیه بدون ثبوت شرعی دیه بر عاقله نخواهد بود بلکه بر خود جانی است
اجماعا علی الظاهر مضافا الی جملة من الاخبار وفی خبر السکونی عنه ع لاتعقل العاقلة عمدا و لا اقرارا و لا صلحا

وفی جزیدبن علی عن ابائه لا تعقل العاقلة الا ما قامت علیه البینة قال واتاه الرجل فاعترف عنده فجعله
فی ماله خاصة ولم یجعل علی العاقلة شیئا دهم هرکاه کسی صدمه برخود یش برنید دیت ان بر عاقله اش نخواهد بود
بلکه دیت نخواهد داشت سهم جنایات خطائیه کران ذمی ولد سش و خواه بنجه دیکر باسیم دیت ان بر عاقله
ان ذمی جانی نخواهد بود بلکه دیت در مال خود جانیست هرکاه مال داشته باشد و هرکاه نداشته باشد
بر امام ع است فنی صحیح ابی ولاد عن الصادق ع لیس بین اهل الذمة معاقلة فیما یجنون من قتل او جراحة
انما یؤخذ ذلک من اموالهم چهارم مولای عبد عاقله جنایات عبد نیست خواه قن باشد یا مدبر یا مکاتب
یا ام ولد بلکه معتق است بر قنبر او بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله الراحمین فهذه رسالة فی القسامة و
احکامها الفها العبد المحتاج الی الله الغنی احمد الموسوی راجیا منه تعالی ان یجعلها ذخرا فقول ومنه التوفیق
اولا واخرا ان المراد منها شرعا الایمان التی یحلف بها مدعی الدم علیه فیثبت بها حق القصاص وتحقیقها
موقوف علی بیان امور الف انها مشروع مثبت للحق ویدل علی المشروعیة بعد الاجماع محققا ومنقولا
فی کلام جمع من الاجلاء کالمقدس الاردبیلی فی شرح الارشاد طائفة من الاخبار منها ما رواه فی الکافی
عن ابی عبد الله ع قال سئلته عن القسامة کیف کانت فقال هی حق وهی مکتوبة عندنا ولولا ذلک لقتل
الناس بعضهم بعضا ثم لم یکن شیء وانما القسامة نجاة ومنها ما رواه فی الکافی والتهذیب عن
زرارة قال سئلت ابا عبد الله ع عن القسامة فقال هی حق الخ ومنها ما رواه ابی بصیر عن ابی عبد الله
ع قال ان الله حکم فی دمائکم بغیر ما حکم فی اموالکم ان البینة علی والیمین علی من انکر وحکم فی دمائکم ان
البینة علی من ادعی علیه والیمین علی من ادعی لکیلا یبطل دم امرء مسلم الی غیر ذلک من الاخبار ووجه دلالتها
ظاهر بقوله حق وقوله لولا ذلک لقتل الناس بعضهم بعضا فی کونها مثبتا لحق القصاص اذ لو لم تکن
موجبا للتسلط علی القصاص لکان ذلک منافیا مع قوله لولا ذلک لقتل الناس بعضهم بعضا فهی من
غیر شبهة حق ومشروع الثانی السر فی مشروعیة القسامة انما هو تسهیل الامر فی اقامة القصاص حفظا
لدماء المسلمین وفی القصاص حیوة یا اولی الالباب وقد نطقت بذلک جملة من الاخبار ومن طائفة
منها ولهذا السر حکم الفقهاء فیما لم یبلغ الاقارب خمسین بتکرار القسامة عن اقل منهم وان کان رجلا واحدا
ولو امتنع بعض الاقارب او الاولیاء من الحلف او لم یکن بعضهم حاضرا او کان صغیرا او معاندا حلف
الباقون ولو کان واحدا حتی یکمل العدد مع خلو الاخبار عن حکم هذه الصور وفقد دلیل اخر دال علیه
ولولا السر لما حکموا کذلک یعتبر فی القسامة المثبتة للحق امور منها تحقق اللوث واعتباره

ثابت

بادبین شد ۱۳۷۱ش

ثابت بالاجماع محققا ومنقولا وان خلت الاخبار عن ذکره ولسنا فی مقام تحقیقه وتشقیقه ومنها العدد وهو فی
العمد خمسون ویدل علیه الاجماع محققا ومنقولا مستفیضا لنقله غیر واحد من اصحابنا کالشهید فی المسالک والمحقق
الاردبیلی فی شرح الارشاد والمحدث الکاشانی فی المفاتیح والفاضل الهادی فی الشرح ویدل علیه الاخبار کروایة ابی
بصیر ونظایرها ومنها قال تقسم منکم خمسون رجلا علی انهم قتلوه وفی موضع اخر منها لو ان رجلا ادعی علی
رجل عشرة الاف درهم او اقل من ذلک او اکثر لم یکن الیمین علی المدعی وکانت الیمین علی المدعی علیه فاذا ادعی
الرجل علی القوم الدم انهم قتلوا کانت الیمین لمدعی القوم قتل المدعی علیهم ان یجیئ بخمسین رجلا یحلفون ان
فلانا قتل فلانا فیدفع الیهم الذی حلف علیه فان شاءوا عفوا وان شاءوا قتلوا وان شاءوا قبلوا الدیة
الخ والروایة وان کان جزئها الاول لیقسم منکم خمسون قضیة فی واقعة ولا عموم له الا ان جزئها الاخر ان
یجیئ بخمسین رجلا واقعه مفروضة عام کما هو واضح ومنها صدورها عن اقارب المقتول لو کان حاضرا من
الاجانب ولم اقف علی من صرح بکفایة قسامة الاجانب فیما حضر عندی من الکتب وقد صرح بان القسامة علی
قوم المقتول وغیر کثیر منهم القوم بالاقارب کالشهید فی المسالک قال اذا تقرر ذلک فانه یبدأ اولا بالمدعی
وقومه وهم اقاربه فان بلغوا العدد المعتبر حلف کل واحد منهم یمینا او لم یبلغوا فکررت علیهم بالتسویة او التفریق
ثبت القتل ولو عدم قومهم او امتنعوا او امتنع بعضهم لعدم علمه بالحال او اقترحا حلف المدعی ومن یوافقه
منهم العدد ولا فرق بین کون القوم ممن یرث القصاص والدیة وکانوا هم المدعون او غیر وارثین او بالتفریق
وقال الفاضل الهادی فی شرحه علی المفاتیح ثم ان کان لولی المقتول قوم واقارب سواء کانوا ممن یرث فی العمد والدیة
فی غیره وکانوا اصح افضل لما الخ وقریب منه فی التعبیر کلام المقدس الاردبیلی طاب ثراه فی شرح الارشاد وسلار
فی المراسم هذا مضافا الی تصریح نقلة اللغة بان القوم هم الاقارب قال فی مجمع البحرین وقوم الرجل اقرباؤه الذین
یجتمعون معه فی جد واحد وقد یقیم الرجل بین الاجانب فیسمیهم قومه توسعا للمجاورة والقوم فی کلام المحققین
من اللغویین الرجال دون النساء انتهی ویدل علی المطلوب بعض المعتبرة کروایة سلیمان بن خالد عن ابی عبد الله ع
فی خیبر انها قال قلت له فعلی من القسامة قال علی اهل القتیل وکروایة لیس المرادی قال سئلت ابا عبد الله ع عن القسامة علی من هی